من عرف نفسہ فقد عرف ربہ

کلام حضرت شیخ العالم رح

یعنی

ریشی نامہ حصہ دوم

مرتبہ :- قاضی نظام الدین خانیاری

جسکو

فاروق اینڈ کو تاجران کتب زینہ کدل

سرینگر کشمیر نے درسنہ ۱۳۹۰ھ چھپوا کر شایع کیا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

جناب حضرت شیخ العالم قدس سرہ العزیز زگالی خائید ریشنگ بید رنگ زدند
پس بفرمان خدا تعالی بخط ریحان این آیت عظیم الشان مرقوم شد

یا ایھا الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوٰۃ فاغسلوا وجوھکم
وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین۔

فرض چھوی مسلہ ژہ ننہ نہ پوہت
ژہ دوہ رمضان نزہ بنیت

فرض توای مسلم بالغ خرد
روزہ سی روز آمدہ فرض خدا

جملگی ہنند سی بالای صد
بنیت سی روزہ ہم باشد خدا

سترہ ہی رات دوہ چھی رکعت
ژوہ دہ چھی ارکان نمازہ پرت

ہفدہ رکعت شبانہ روز لیت باز
چاردہ ارکان ہم از فرض نماز

ژور چھی جنازہ پکہ ون ونت
پانژ ورنیا بوزسی کت

در وضو چار است از غسل بدن
در جنازہ چار تکبیرت زدن

ژور فرض آسی در طہرت
ترہ چھی سرانس سرسی کت

شد بنای دین و اسلام تو پنج
یاد ہر یکا کلمہ ادلی ز گنج

ژور در تیمم کن تھاونت
ست ایمانس روزنت پت

در تمیم چار دو ایمان هفت	غافل این جمله از ایمان برفت

آمنت بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الآخر و
القدر خیره وشره من الله تعالی والبعث بعد الموت +

ژور چې مذهب ته رسی وت
زور آی علم ته زان کرنت

چار مذهب آمده بر هر چهار	شد جناب بوحنیفه نامدار
بعد ازان حضرت امام شافعی	یاد اگر گیری بلا را دافعی
احمد حنبل امام سیومین	حضرت مالک امام چارمین
فرض عینیت آمده هم علم چار	نام هر علمی مفصل یاد دار
علم توحید آن وهم روزه نماز	علم حیض وطهر میدانشین باز

ژور چې کړ سی آن حضرت
پیښزی دُون سمارن ست

علم آبای محمد مصطفی	هم ترا لازم ده صدق وصف
نام او خیر الانام نوش صفات	هر دو عالم را جانبخش ونجات
که محمد بن عبد الله بود	او ولد ز عبد المطلب شاه بود
او ز آل عبد هاشم و مناف	ذ زهر یک حافظی محمود معاف
از خدا هر دم زما صد لک سلام	بر رسول و آل واصحابش تمام

کن تماو زنیسی چه پاتر درنګ
کل برته بانژوی ژلیسی ملک

گوش کن آب آمد لونح پنج	یاد هر لونحی ترا اولی تر گنج

شو ژبوټ مکروه نه مستعمل
مشکوک نه زانت داره ژبي پک

آب د پاک آب ناپاک لپسر
آب پنجم آب مشکوک آمده
آب مکروه است مستعمل دگر
حاجت شرحت گنیون لابد شده

شو ژره نښه بینر کي ژل چي نږي
بونراڅ ژ ور تم دبنو ژږي

آب سه از آسمان چار از زمین
دان حلال ند وزلالند معین

ښين بين بنه نښه ډو ځه دان بيک
بونراز کل نه کیوژ نزاګ وزي

برف باران اوست ژاله ز آسمان
آب خاک از چاه و چشمه د جوي دان
آب نالاب است د چارم هم ز خاک
بي شک و بي شبه داني صاف و پاک
عق آن باشد بقدر باسني
گر کني دوري بگر دو کل زني
میکني گر ظرف آبش اندرون
کم ده بعني گل ولايت بردن
نوردن د غسل د وضو شد زين روا
شک نیاري که کند پاکش هوا
در هدايه زين اصح ميخوا امنت
کر هدي ممنون احسان نعمت
ميشوي د و دست چون در آب زن
يعنې اندر آب آن تلاب زن
خاک گم گردد ز غرفت آشکار
آب پاکش دان و ميخوان يادار

زان کر مقيد مطلق سو ان
برت سه اده گز نزاګ ان

همچنين آب مقيد مطلق است
آب بحر و نهر آب مطلق است

هم مفید نوع دیگر یاد دار — آب اثمار است زانگور و انار
زین مقید بنودت جائز وضو — ایک جائز جامه تن را شست و شو
نجست حکمی را بسازد پاک این — مر حقیقی را نماید بالیقین
بول و غایط هر قدر سر تا بپا — گر کند آلوده جسم و ثواب را
زآب هر اثمار شست و شوی آن — کن بدان باشی مطهر بیگمان
کاینچنین نجست حقیقی آمده — نجست حکمی است زینگون بهیده
یعنی از هر آب این اثمار آب — میکن از غسل جنابت اجتناب
که جنبهار مطهر نیست باز — هم نه جائز در وضو بهر نماز
اینچنین اندر کتب ها دیده ام — ای سرور سینه نور دیده ام
ایکتا تالابیکه باشد هر کنار — ورنه نشر عشر ذه ذه یعنی از چهار

لوٹ چھوی نجاست بت میلن
رنگ تے بوی مزه نت بدلن

چون نجاست اندرون پاک شد — آب پاک تو یقین ناپاک شد
رنگ و بوی و طعم هم یابد تغیر — آب و نان زین هر سه پس مردار گیر

ڈھیٹو تے ماز یہندوی نہ کھڑ ردا
یاد تہاد یا لینی دادی دوا

نیز شد پس خورده آنان حرام — که خدا فرمود لحم شان حرام
یعنی آن پس خورده فیل و سگ است — هر درنده نیز خوک بدرگ است
هم شرابی هم ره انبان شده — لب بآب بعد نوشیدن زده
در نیوشید است بعد از شرب جام — پس کراهیت بود بنود حرام

پس ازین ها جمله کم کن شست و شو — نی روا غسل است و نی جائز وضو
نیست استعمال شرب آن روا — یاد کن پابند تا در دست دوا

برا د څښلو مکروه ته ګلګراه کړښ
بیه بموی داج رګټر شئ

ذله گربه بود مکروه آب — چون نه موشی خورده او در دم شتاب
ورنه شد حرمت دران هرگز موش — زانکه در دم گربه را خورد است موش
هم بود مکروه ذله جمله شان — که لبو را خند بگرفته مکان
یعنی آن پس خورده موش است و مار — گرد دم ورا بود مثل سوسمار

آبه چی بیه جانور مردار
کوکړن هغه زمه بمنی خوی

هم بود مکروه ذله طایران — یکا مده تحریم اندر لحم شان
آن بود پس خورده زاغ و زغن — کرگس و شاهین و باز پنجه زن
چره د بیرغ است دیا نشه ماکیان — گو چه گردی ماکیان را شد زیان
که وهان شان شده مردار خوار — آمده با نام شان زین در شمار
هم بشکل مرغ کاند و ماکیان — هر یکی زین طایران آسمان
ذله هر یک چرند و آمده — چون از ایشان آب پس خورده شده
آب مطلق بنود ت شام و صباح — این همه مکروه دان و مباح
آب مشکوک آمده قرب حرام — ترک آن اولی تر است از حکم عام

غره څښلو نه کاتره څښلو مشکوک
زان باته فرمان مان بالکل

آن چو پس خورده خران داشتراست — بهتر زین است وخو کمتراست
رخصت در شست وشوئیت وضو — ذلّه اولیک چون مطلق مگو
انچنین اندر خلاصه دیده ام — ای سر در سینه نور دیده ام
دان تو این را ای برادر بالیقین — باش در فرمان برّی در راه دین

نی مستعمل په طهر نه وان
پاک پان کهنه پان نه کهنه یاد چهل

آب مستعمل چو آب یحنس — آید میگویمت اکنون ببین
کین دو گونه است دیکی ایمر دطاق — پاک وهم پاکست کند بالاتفاق
مثل آب میوه هاشتند زان — همچو آبی شسته شد زان کلمه نان
آب این هر دو چو در آوند بود — پاک دان هم پاکیت نخواهد بود
دو دین پاک است آن اعضات بر — نی لـ زد پاکی عضو دگر
آن بود آب طهارت بیگمان — کرده پاکت دیگرش تا در بدان

بعد بیان مسایلات آب حضرت شیخ العام قدس سره بیان شناختن وقت نماز فرمودند که از شرائط و فرائض نماز اوّل شناختن وقت است ونماز غیر وقت عذاب ومثمر عقاب است ونماز بوقت خود گذاردن از افضل اعمال است ؛

د نیتچ نماز چهی نختس رنده
بیوقته نمجت پچهی مازان

نمازی را که بگذارد نه بیوقت — مزاح دنونده باشد منتج سخت
نماز وقت بر گمبخت سخت است — که در دار جهنم بسته رخت است

در بیان گذاردن نماز فجر وادائی ظهر تا بستان وارد است میگویند

اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر ۱۲ ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فيح جهنم رواه البخاری

تعجیل نماز در عیون بود … مندوب بود گر بسماعین بود

یمن بایه پیشین و فیحه ثر هایه
شر اولس ڈو ڈستے بادر نه ڈابه

سایهٔ پیشین به پیمای ار نخی … وقت ادرا شوا شناسای ار نخی
لیکن شناسائی ترا فرض آمده … فرض عین اندر ادا فرض آمده
وقت فجر و مغرب و عصر و عشا … روشن آسان مصلّی را خوشا
اسفروا بالفجر روشن راه رو … ابردوا بالظهر دیگر ما شنو
مستحب تاخیر فجر و مغرب است … چون سما را پرده هائی غیبه لیست
در عشا و عصر تعجیلت ثواب … مستحب یعنی چنین اندر کتاب
نیز شناسائی وقت ظهر هیچ … مشکلی نبود نه کاری پیچ پیچ
چونکه وقت ظهر آید ترا … حصّه هفتم به پیما سایه را

بدانکه پیمودن سایهٔ آفتاب برای شناختن وقت نماز محدود بقامت آدمی نیست بلکه از خس و چوب خورد و کلان و قلم نیز ممکن است ـ زیراکه چون آفتاب از استوا بجانب مغرب بگردد حصّه هفتمین قامت اشیاء و سایهٔ اصلی باید پیمود در زمینیکه مسطح باشد بغیر از نشیب و فراز و اگر مردی حصّه هفتمین سایهٔ قامت اصلی اشیاء نداند کف پاهای خویش به پیماید که سایهٔ هفتمین انسان نیز کف پای انسان است۔

ابتدا یعنی ز سرطان نه گهی … سایهٔ پیمای پی الله کهی
پس ز سرطان ماه شرادن نام شد … ظهر نو در نیم پا یک گام شد
در اسد مه گام نیم … دو ترا … با درت گوید کشمیری درا

آ ششٕ ساڈہ ترِی کِھ کھوٚژ پا یہ
کارٕ نکہ ساڈٕ ژٕ وٕر پیٚر دٕ پوٚ پا یہ

سرِ تدم با نیم ماہ سنبلہ
ہاں بکن تلقین مردم اینچنین
پس بمیزان ماہ گام نیم و چار
سنبلہ شد نام کشیری بآشت

سایہ پیما ظہر خوان با صد دلہ
یاد میمان ہم بجوٚ دا بیژ دوین
بایدٕ بہر نمازٕ کرٕ دگارٕ
کارٕ نک میزان ببایدٕ واشت

منجہورٕ ساڈہ شہ کِھ کھوٚژ سا یہ
پوہ نہٕ ساڈہ آ یبھ گنزرٕ نہ آ یہ

پس بعقرب ماہ گام نیم و شش
قوس درافزد دگام نیم و دو
گام ہشت و نیم یعنے قوس در
عقربت منجہور در کشمیر بان

سایہ پیما چون شدی خوان ظہر دش
نیم و ہشت بر خوان نماز و کن وضو
بایدٕ ت بہمو دٕ تا خوانی ظہر
باشد در قوس پوہ آمد عیان

سارہ دار پاگس ساڈہ دہٕ پا یہ
پھاگنس ساڈہ ایٹھ توٚ تان آ یہ

پس بماہ جدی گام نیم دہٕ
پس تنزل زین بماہ دلو شد
جدی در کشمیری آمد ماگ ماس

سایہ پیما شو بمسجد گیر دہ
گام ہشت و نیم یعنے ہشت بد
نام پھاگن دلو ہم زین ردشناس

ژٕ تہرس ساڈہ شہ پیٚر لکھو پا یہ
ساڈہ ژٕ ورٕ دکس موٚ تان آ یہ

پس بماہ حوت نیم و شش قدم
دت مشہور ژٕ تہر آمد خطاب

چون بہ پیمودی بمسجد کش قدم
لفظ کشمیری رقم کن در کتاب

گام نیم و چار در ماه حمل ۔ سایه باید کاید ت گاه حمل
پس دیگر مشهور در کشمیر بان ۔ این حمل بارشد شنوای خوش بیان

ژهیس ساڈہ تری ہار نتہ ڈایہ
یارسول چالوی پھو موکلن پایہ

سہ قدم با نیم هم در ثور ماه ۔ زینت ثور است و بدل داری نگاه
پس بجوزا ماه گام نیم ده ۔ سایه باید خوان نماز و کن وضو
هر جوزا ماه بدبہ شک دین ۔ اولش سرطان و جوزا آخرین
یا رسول الله ہدی دراه نور ۔ دستگاری از توئی یوم النشور
ای خدا هر دم ز ما صد لک سلام ۔ بر رسول آل و اصحابش تمام

در بیان عدد فرائض ہای وضو موڈکس سرہ

ژور فرضی ہو طہرت کرنس
موشولی کرو رنس سیتی

شد فرائض در وضو ہتو چہار ۔ ای مسلمان بکوا طوار کار

تھو پنزہ سنہ بیٹھ ہنڈ ہت چھلنس
کنہ پھیترہ تامنہ وانگہ ہت سیتی

آب را باید زرستنگاه موی ۔ تا فرو داید ای آبروی
تا دو نرمہ گوش تا زیر ذقن ۔ با دو کف پرکرده در آب زن

نرہ زہ نہ کھور زہ شوز شوبہ کرنس
کھونہ ڈڈ سالے زنن ہت سیتی

غسل ده دست دشت شوی دوے ۔ مسح سر با غسل هر دو پای گو
تا برفتن لیک آن غسل مدین ۔ لازم و الزم شناسی فرض عین

تاشتا لنگ است لیکن غسل پای	فرض عینت آمده فرض خدای

مسئله دانن مسحاه کرلس
ژورمه حصه د ډه نه کاره پت سپتی

مسح سر کردن بیا موزا لپسر — تاج بر سر نه شب و روز لی پسر
حصه چارم نمودن مسح سر — فرض تو سازد ای معتبر
تا بگردن مسح سر با مسح گوش — سنت است و مستحب ای تیز هوش
مسح سر اندر وضو چون تاج نیست — زینه مسجد بجز معراج نیست
مسح سر آمد دگونه هوشدار — گویمت هر دو بصفحه دل نگار
۱ از غابه وز کف ابه اینچنین — نه بهم دست شمال و هم یمین
۲ پس سر انگشتان هر دو مس شدند — تا قفا از مقدم سر کش نشدند
نیم کف تا قافیه نیکو بران — نیم دیگر از پی اقبال مان
پس باذنین از درون وز برون — اصبعین استت بمالش رهنمون
پشت انگشتان سر گردان بران — عام زینگونه بود هم یاد دار
ذو دیگر گویم از فتح قدیر — زین اصح مسح سر اکنون یاد گیر
هر دو کف ضم کرده بر دن گفت او — تا قفا از مقدم سر ای نکو
شد مجافات سبابتین نادوا — هم باپهامین و کفین نادوا
بین خود اصل له اندر کتاب — گرچه مسح سر چنین بد رغول
تا قفا از مقدم سر چون بری — جمله انگشتان فراهم آوری
از قفا پس باز آری چون به پیش — بار سیوم باز گش ای نیک کیش
فرض و سنت مستحب زین شد ادا — چار انگشتان نمی مانی جدا
۳ ضم کنی یعنی سه نبال ای عزیز — خنصرین و بنصرین اسطی دو نیز

ضم ہر چار باین ہر دو کف … مالش فر دین کنی اے ذی شرف
ہر دو گوش دو ابہام ران … گاہ راندن زین اصابع دور مان
پس تکاف گوش دو خنصر در آر … کو نہا ابلغ شنوائی بر بدار
پس با ذنین بر کرانہ دور شکن … زود میرانی سبابہ جان من
وز بر دن گوش دو ابہام ران … گوش عام د غاص کن ہم یاد مان
مسح گردن پشت انگشتان کنی … مشکلے ہر جاہلی آسان کنی

قال ابن الهمام فی فتح القدیر شرح الهدایه والمسنون فی کیفیة المسح ان یضع علی مقدم راسه آخذا الی قفاه علی وجه یستوعب اذنیه علی ما تذکره واما مجافاة السبابتین مطلقاً یمسح بهما الاذنین والکفین فی الادبار لیرجع بهما علی الفودین فلا اصل له فی السنة لان الاستعمال لا یثبت قبل الانفصال والاذنین من الراس ومن الحلبی ان یدخل اصبعه الخنصرین فی صماخ اذنیه ای تقبتهما عند المسح عن ابی یوسف انه کان یفعل ذالك وهو الماخوذ لما روی انه صلی الله علیه وسلم ادخل اصبعیه فی حجری اذنیه فی الوضوء والمجتبی ابالغ فی الدخول الصغری فی المزواة لان صغر الخلده بالصغر اولی اولیق +

کن طہر نہ کن سنتش تمام
انتظیل نہ مسواک بر شستن نام

مر ستنہائی وضو را گوش دار … گو بیت با من زمانی ہوش دار
بعد غسل بر دو ید بعد سواک … سبب بن دانی تو نام ذات پاک

این دعا یعنی ز دعوات دگر — در وضو مسنون بود بر خوان زبر

بسم اللہ الرحمن الرحیم

رب اعوذ بک من همزات الشیاطین واعوذ بک رب ان یحضرون بسم اللہ العلی
العظیم الحمد للہ علی دین الاسلام الاسلام حق والکفر باطل

کوله کڑه کرے نسته پیاں ژاں
استنجه تریه بھیره بھل پرت تاں

بعد ازان کرده غسل دهن — آب در بینی کنی ای جان من
هست استنجا درین از چارمین — غسل هر عضو سه کرت اینچنین

انه سیت خلاله کھوره انگجن
مسحاه کنتے داره هن هن

شد خلال پا ترا از پنجمین — مسح ریش و مسح از ذهین و هملین

در بیان نواقض وضو فرمودند

بوز بابه بادی ده طهرت پهولوی
رٹوی مولی ژه بهیر زاں

ای برادر در طهارت گوش کن — ناقضانش گویم اکنون هوش کن
بر گرفتن حضرت حق بهتر است — هر که او را گرفت او بهتر است

پته بر دنهه کنیژاه ظاهر گر صنوی
ناله متیه ملون تا لش تا ل

از دو ره بیرون حدث آید ترا — شد شکسته نو وضو باید ترا
ضم کنی با زن برهنه زیر ناف — تا ملاقی حشفات شد با شگاف

بشارت شد ولی در التقا
در دخول و دفق در غلت خلل
لیک ساز دانش ر دا لتقا

شد وضوا شکسته ای میمون لقا
بالیقین گر دو چو گردی آن عمل
این وضو تو فنا وبی بلقا

پکه رتھ پیل گل برتھی پکنوی
نماز منز کھسہ وسہ اسیہ سان

چارمین ریم است و پنجم خون شد
هفتمین قهقه کنی اندر نماز

پر دهن همچون قیت بیرون شده
هشتمین مستی و بیهوشی است باز

متو ناہ نہ عقلہ لشہ و پر گرنہ ہنوی
شو گناہ تکیہ وت بیر بزان

در نواقض خواب با تکیه زده

جملگی گفتم تمامی ده شده

رت پھوی مسئلس اندر الہوی
خاوند لاگی بنی للہ بان

ستہ ان زین مسئله واقی رفیع

حضرت پیغمبرت باشد شفیع

دیبان دراثر غسل گوید قدس سرہ

مومنو زین چھی نزی منز سرالین
ششہ ر کر و د ہالس ثری

خو بیا کی گن کہ با ایمان شوی

قابل طاعات حق سبحان شوی

سرانکی سنت یا دیم تھاون
تمنی وت رحمانن ہاو

دسمیا خند و منها گر
حضرت رحمان ہدایت شاق بجد

این سنتهای بی که غسل در
هیم عنایتها نشان بجود

تتھ نشہ ناپاکی دور کراون
استنجہ سانی طہرت کراو

از وجود خویش ناپاکی چو دور — می کنند ونیز استنجا نزدر

تریہ پھرہ پانس زل ادہ چھاون
کلہ ییٹھ تلہ سی تان واتناو

پس وضوی تام مسنون ای ہمام — پس سہ کرت شست وشوی تن تمام
از فراز سر ز ساقہ تا بپا — فرض یکبار است وسنت آن دوتا

منتہ تلہ ژنانہ زل واتناون
ننده مسلمانن اسکلہ باو

از فرود موزہ تا نزانیچینن — غسل تن سہ ۳ بار سرتا پا بیقین
مسلمانن مسئلات دین علی — لونده ریشی کرد نورالدین ولی
رحمت ورضوانش حق ہم آنکی — یاد نورالدین کشمیری لیسی
دایما غسل بہانت میسکنی — بانہ تان محمد تہ کن دشمنی
فقہ خواندن افضل واعلی عمل — داد کی اتش میدہم اندر غزل
غسل تن ده چیز آمد ای ہمام — گوش جان داری گویم تمام
چار فرض اند وزسنت ہم چہار — یک بود واجب یکے مندوب تام
فرض دانی غسل چون دفقت شود — یا بیقظہ یا میان احتلام
دو بمین چون حشفہ ات غائب شود — از قبل یا از دوبر ناکام وکام
بعد حیض وچار بین بعد نفاس — مرزنان را آمده تاکید تام
غسل جمعہ عرفہ وعیدین ہم — سنت پیغمبر خیر الانام
وزپی احرام چارم می کنند — حاجیان حضرت خیر الانام

غسل مرده واجب آمد گوش کن ۔۔۔ ده همین شد مستحب مرخاص وعام
کودکی بالغ شود یا کافری ۔۔۔ شد مسلمان ششتش شدده تمام
با آلهی بر محمد مصطفےٰ ۔۔۔ آل او واصحاب او صد لک سلام

در بیان نواقص غسل فرماید

کمه کمهٔ بوز سڑان لازم گو
شهوته قطراه دٔ دڼه سان پیو

مفناد ض نو گریم کنون ۔۔۔ بشنوی از گوش جان ای ذوفنون
چون بدفقت قطرهٔ بیرون شود ۔۔۔ در قبل یا در دبر شفت رود

پته یا برد نهڅ زاه بدگینه
دو لونی سران پهٔو یان دي پهل

نقص غسل هردو گردیده از ین ۔۔۔ گرچه انزال نگشته ای گزین

مودس ته لیشسی نکهه کونهه گو
زادی رستوی نه سران تس پیو

کز بهایم لذت انسان لیسے ۔۔۔ شد مقدر دان چون از کسی
چار یا و مرده را گشتی قرین ۔۔۔ غیر انزالت نه غسل آمد درین

سوه منزه لیگنی ڈیهڅته زاډ
سران کره تهه زی دیچ زه ډ

محتلم گشتی چو اندر خواب نیز ۔۔۔ غسل تن لازم ترا شده العزیز

حیض قي پر سنگه شو زي زن
دو لوزی سران کره نا ون تن

بر زنان دو لازم والزم شناس ۔۔۔ آن دو یعنی غسل حیض است و نفاس

شد صلواتش عفو صومش را قضا　حق تعالی گفته زو یابد رضا
گر شود صایم کند حاصل گناه　از گناهان سوی حق دائم پناه
در نفاس و حیض نزد زن مرد　منع حق آمد ز صحبت دور شو
مرد و زن را علم این شد فرض این　زین خبر یعنی بباید جا نبین
مدت حیض زنان شد ماه بماه　سه شبانروز بود ده گاه گاه
مدت طهرش شبانروز پهل　باشد و هم همین عدت مهل
که بود تا پانزده روز خون ورا　اندرین دو عذر دوری مر ترا
تا تشبه کم شوی با کافران　کافران را اندرین آمد قران
باش بر دین رسول پاک دین　کن تلاوت حضرت قرآن ببین

ویسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض ولا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فاتوهن من حیث امرکم الله

باشدش قبل الولادت خون حیض　بعد زادن خون بود بیرون حیض
اینچنین خونش بود یعنی نفاس　بعد هر دو غسل وی الزام شناس
استحاضش پیش از سه بعد دهش　بعد چل هم خون بود کن آگهش
اندرین زن را اگر گردی قرین　مر ترا نبود گناهی اندرین
مستحاضه را صلواة و هم صیام　الزام و فرض است بر قول ثقات
بلکه چون زن گم کند ایام باز　بایدش پنجگانه غسل و هم نماز
هیچ میدانی چه باشد گم شده　باز بشنو گر بگویدت آمده
گم کند ایام زن از چار چیز　گر نشیند نیستی دگر بشنو تو نیز
عذر زن شد اول مه آشکار　ده شبانروز سنت یا سه یا دو دار

بار دوم اوسطائه داد خون
کرت سیوم چو مه آمدن بردن

بار چارم بی خبر یڈ شد پدید
از مرض جریان بس سقم پدید

منفجر دم دبد و مر بادش نماند
رودی نسیان هیچ ره بادش نماند

لنی بپادش آمده تاریخ دروز
نی شود اسک دم ای دلفروز

غفلتش اندر درد بی اندازه بود
با چنین زن رابلوغ تازه بود

تا دم تطهیر باید بجانی من
خمس او فائتش نماز غسل تن

زان که چون از علم این نادان شده
استحاضه و حیض وی یکسان شده

فرض حق بر گردن هر مرد و زن
از کسل دار بیزدان دم مزن

غسل چون غسل جنابت بایدش
از خدا بیم و مهابت بایدش

اندرون هر دو زن رامی شناس
یعنی اندر حیض وهم اندر نفاس

کښئ کړ تو بې نمازن
یعنې د البحر کښه یې بوتهه

بی نمازه انراگوش اندر بیان
داغزه با عسر تا آه فغان

اندرون شان شد بمانند جبال
در قساوت بی اثر در هیچ حال

کړی نمازن ته کفرس مازق
کال زانک هندن هنده غوته

تارک طاعت شدی ای مشرکین
شیوه تان شد بی نمازی بالیقین

مایل کفر یدبان لے قرآن
مانده اید از سجده حق بر کراق

یعنی از کافرندون اندر سقر
بی نماز انرا عذاب بد بتر

د تو تھ معنی ہاں تہ لو بس رضا
کرنلس بهټه های دوهی

آرزو لذت و شهوات را
بلکه راغب گشتی و دادی رضا
از قلوب از هوائی این و آن
در نگارستان دل دیدہ خان

پانځه نمانځه کړت قضا
توہ کوی حق سزا دی

فوت کردی هم صلوٰة خمسه را
حق تعالیٰ زین سزا بد ترا

. باوره میباتی هو مته هر نو
ننده کړی کلمه پرنه آهی

ای وجود مست من وحشی مثال
بر خوانی غمزه گشتی چون غزال
کلمه را بگذاشتی غافل شدی
گو کدامی کلمه راه دل زدی

پانځه وقت نمانځ پیچو کړنو
اده کس کاره کړسے آئی

شد فراموشت صلوٰة خمسه هم
گرچه کردی کار آن آه دمبدم
چون صلوات خمسه ات گم شدا دا
کم از اعمالت بود راضی خدا
در صلوات خمسه ات چون شد فتور
پس چه کردارت بود ذکر حضور

معبود د پېژنې ره دد بوسه نو
نو رچې خبر اه نه کړسے آئی

نیز از عرفان چو بیجا اصل شدی
هیچ با معبود خود واصل شدی
بیخبر میری ازان عالم ترا
آگهی چیزی نه در دو غم ترا

جان چان ننه بیخه وارنه برلو
ننه هو بیچه کړه بره نی آئی

عاقبت مسکن ترا در گل بود
روزن در رسے وراق منزل جا

پر زدیوان د د دان یعنی لحد	مسکن مار است د موران جای بُد

آسن جای چھی اندر مزارن
سکالِ یار یارن صحبت اَدوی

جای بودن عاقبت اندر مزار میشویم از یکدگر یاران جدا	دربردن د مسکن خویش د دیار گم شود صحبت زہر دو غمزار

دُنیا دِت گو دنیا دارن
مازنہ منتہ د یارن یلگوی رادی

دار دنیا دار دنیا دار شد میشوی گر سیم وزر را دوستدار	ہیل زر کم کن کہ دُنیا دار شد عاقبت کم یکینی زان ہوشدار

نِشہ نمہ زینبی یم مدا گارن
یوُر نمہ تارن تہ ترسلے ناوی

طالبان حق تعالیٰ را خوشا کز پل فردا بگشتہ شان سوار رتبۂ شان روز محشر شد رفیع	دادن شان مرحبا و دل خوشا میروند و دیگرانرا ہم گذار دیگرانرا بیگمان بالحق شفیع

آدنہ گورہ بہ یعنی زاگمو
چھو مت لاگمو پہلوان

ای ذلیخا سر حق بیحیدہ ام خویش را ہمچون دلیر د پہلوان	در جوانی ہر طرف زو دیدہ ام مست د بادہ گو یی بودم جوان

ژند لوی تراوت اژگھو رشگمو
مار خور لگمیہ شیطان

قطع صد دل کردم گندم زیا	آب وادم شانکنہ زہرہ را

بهر کشتن دیو قاتل در پسیم — دیو شیطانست دمن خود بکیم

دَه باڑ رچھ رچھ سیت کاٹھ لگھو
داہ دٔ بھم کر موٗ نہ مارم پان

پدر دیدم دَه تن از اہل عیال — کرده صرف ہمّت دعقل وخیال
بده ام بر خویش جور بید ریغ — خویش را کشتم بدست خود بتیغ
کس ازین ده تن نشد ہمراه من — بجای وادیلاه درود آه من

بنده مو ماز یوٗن دنن ته دیارن
خوی نہا وڑ دن بارن سیبتی

ای مسلمان بندۂ مولا ستی — از ہوائی نفس ودزنن کاستی
خو بیارڑان محمدؐ مصطفٰی — گر کئی باشی تو در صدق وصفا

بانڑ و نماز دیوڑ مارن کیتی
نته بنه دیان لگینے کیبتی

دایما بر پا صلوٰة خمسه دار — میکشدت ورنه دد ودو شمار
بجای قتل دموضع شور وشرارت — آنکه آن دیوان خانه محشر است

کوٹہ راین ته مرسنیکارن
کر ته اَجوُ نظراه تم کٹ دانی

کوٹه رایان دابین یعنی عیان — کن نظر بر باغیان وطاغیان
قلعه ہا تا آسمان افراشتند — خانہا بر قلعۂ که داشتند
ہر یکے را خاک در منزل شده — قلعۂ تعمیر شان باطل شده

کر سکندر راج کیاه تاجدارن
تم ته مامال بنه را تم سیبتی

بين سڪندر شاه ذوالقرنين نيز		هيچ با خود برد دنيا اي عزيز
دل ڏيت ڍُونڍاه ڏسيله مزارن ڪُمه اکه ڪموون کهؤ راتي		
بين بعبرت سبزه زاري هر مزار کاندرون دم ز دنيا ميبرديم خاک گورستان بما يکسان کند		ديدهٔ دل گريهٔ کن زار زار در شب و يا روز خاکي ميشويم کي بجز بي باک اين آسان کند
بيخبر ٿي گسه ڳيه يؤ گڏي وُبرت قبراه ڏٺه ڏني مؤ		
تيره شد چشمان تو اي بيخبر زير خاکت عاقبت منزل بود		گشته سنگين دل و هم کور و کر تودهٔ ات گور پر از گل بود
نکير و منڪر و اٿي ترڙي ننه آولنگ تان نبه ٿي مؤ		
هيچ نينديشي زگور و هم سعير گرز آتش شان بکف بهر زدن صاعقه شان بانگ آتش بار شان		هيچ هيبت ني ز منکر دز نکير لرزه ات افتد ز ايشان بر بدن ضرب و تعذيب آلهي کار شان
پانڻ نمازه تنه ٿيهن ٿيهٽي بي نمازو ماز ڏٺه لني مؤ		
پس صلوة خمسه انجا سار بود مار و نارت بي نماز آين خوند		هيبت شان باشر اکم مي نمود پوستت کاوند و لحمت ميبرند
فرض ڀُل نه رات گيه آڏ أنه گياه رُوڳ ٿڏاه ڏرت		

فجر طالع گشت وشب کوتاه شد
خیز وکن غسل ودضو بهر نماز
پاک شد مرده سان قبل الاجل

وقت درد درود سوز آه شده
خواب تا یکے زینگونہ دراز
خواب آمد قبض جان قبل الاجل

بانگ ته صلوٰۃ چه رّبه شند ناداه
ته آک گیاه نان وعداه دت

بانگ وتد نامت ندائی ذو الجلال
با خدائی ذو الجلالن دعده هم
آن بجن بار امانت خبتت

گوں نماز وشونانی ذو الجلال
بود آری داده کاندر عدم
سجده درش بان خیانت نیتت

فرض نه سنت کرته ماله آدا
عنتس بهنے ناداه دوت

فرض وسنت هردو از جان کن ادا
خواندت دار جنت زین خدا

فرضی کررلے گیژ شوب آهئی
مرضنو نیشه زن بستوی بالان

گر گذاری فرض آب تو فزود
رسته شد گویا ازشقامت وجود

ذکرته وطیفح فکری آهی
هکه گشں کرت زه بهس مان

در باذ کار ووظائف پی بری
کہ تواند کرد با تو همسری

کلمه تمجید وناده سی آهی
رودُ مرت اده یهوی اند شیطان

کلمه تمجید ار گرداری بدل
دور ابلیس است شد خوار وخجل

ڪري نه نوڙ بُڌ الطاف آهي
سيت سٻت پالنس نيوت ايمان

در طاعت باشدت الطاف بين
بيگمان ايمان بري همراه خويش

ڪائنگ نه ڪاڄ نفلي گذارڪ
ٻلنوي اسگارڪ صاحب جو

گر گذاري چاشت واشراق را
نيڪ بختي خالق ور زاق را

ڏنه ٿي رهجهه نفتي مارڪ
ڏنهي لبه هن صاحب جو

نفس ڪشتي مانده گردر ڪوهسار
بيگمان يابي هم انجا گردگار

اندڪن رُوزت ڏن بُڌ گذارڪ
تارڪ پرت ٻجايه ٻلنوي زُو

دُور مانده زاختلاط مردمان
بگذرانيدي روز ماندي درامان

مانڪ نمانه بُڌ پيشينس
شينس نوته توه آهڪ پرُلن

گر شوي مايل نماز ظهر را
باشدت از برف صافي چهره را

مسُلمانس وابه نگينس
نوه سيت نلس سُرگس ڪن

حرمت آن مسلم نقش نگين
ميشود در جنت الماوا قرين

رحمت محمدﷺ صاحبن ڏينس
مرگه ڏنه يم ٿهاءِ ڪلماه ٿهن

بر محمدﷺ بعد صلوات باد
ڪلمه مائش راه مرگ ما نهاد

نمازِ دیگر نوشش کر دگارس
ننہ گنہ کارس را بہ درکار

از نماز عصر راضی کردگار | گر دوت آید لظلمت ہم بکار

لارن سگائن پہو بیت سمبارس
دو بہ اکہ نغس گرنز لگہ ہار

گر بو کردار یار ہمنشین | جای گوہر کار کوڈی یوم دین

سیوہ بلہ کری ہک خوانده کارس
نارس سبنی ارده گلزار

گر بود طاعت ہمیشہ کار تو | میشود گلزار روزی نار تو

شامچہ نمازہ شمع زن زوتک
لونک باپ تہ پور بینہ نار

از نماز شام دروش شمع دار | میشوی دہم شوی ز ستہ ز ناز

لونز رچ نبراہ بوز بوزشونک
آسکھی پیادہ پلنگ سوار

کارکن کز مزد آدم نوش شود | اگر بود ماشی پچو راکب میبرد

خفتن بو کن چھنہ کنہ نبری
خفتن پکھن پالت گیت

نے بمد ہوش نادان ابجرت خبر | ورنہ بی خفتن شدندی خواب در

کاھین گرہ نی گوزہ نہ گبری
کالہ قبرہ تہ ہنہ بک والنہ گیت

دائما جو یان دو خفتند و لیسر | یک شبی باشند نایم گور در

کھلودی دُودہ سُواد کوہ زانی
بیڈ گیاہ زانے ناگر ین

جلد عجل مردہ میداند چہ شیر
میش میداند چہ قدر برگ پان

از لبن چون زندگی شد ذوق گیر
کہ چرد یکسان پیاز و زعفران

واندُر ژندگُر گیاہ زانے
یم گیاہ زانے شام وحفتن

نود چہ آن حمد و نہ داند تنگے
قدر شام دہم عشا داند چہ یم
کار این بید البطون ذکار نیست

نزہ آن شاخار صند و لی
یم بہ کشمیری نہ جز دیو شکم
با عشا و شام او در اسکار نیست

لعلچ قدری ڈولگل زانے
نیش گیاہ زانے رُتہ پٹ وت

قدر لعل سنگ شد عواض دان
بیچارہ پا داند چہ قدر راہ است

فیض کان دبر د بجرم رایگان
یک در راہ صواب وہم خطا نست

شمع قدری لش گیاہ زانے
مچھ گیاہ زانے پا پنور گت

قدر شمع تابناک نور بار
سوز پروانہ کجا داند مگس

کے کند چوب چراغ کوہسار
ہمت کس را آگہی از کوہ دبیس

در بیان فرائض نماز فرماید

فرض چھی ژدہ ہے نمازہ ژی
بر وُ بڈ پھوک تہ ژ ٹسی
ہہ

در نماز تو یکایک یاد دار | چارده آمد فرائض در شمار
بیخته دهستی ندانی نخوان سبق | فاسئلوا از عالمان فرمود حق

فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون

کر بہ وقت پر زن نہ بیہ پان ناف
دکونی کر بہ وزہ شوژہ شا بہ نھاو

وقت طاعت می شناس اولا | با بدت پاکی تن صاحبدلا
سیوم نیت پاک باید جای ہم | کہ سر آن می نہی ہر دو قدم

نو نہ بیٹھ ول بیہ کوٹھے اپنے
بو تہ سڈ قبلہ تے تیتھی چھے

تا بزانو بایدت پوشش زناف | انقدر سترت نمیگردد معاف
روبروی قبلہ ماری پنجمین | گفتمت پس نیت آمد ششمین

وتھہ دنہ تکبیر تہ قرآن پڑہ نوی
رکوعس نمنوی کوٹھنی پیٹ

پس قیام است و دران تکبیر دان | از فرائض کاولین آمد عیان
خواندن قرآن بود از نھمین | خم شدن اندر رکوعت دھمین

وسہ ون صاحب سجدہ سیت سرہ نوی
پیٹوی بہو ناہ ورنی پیٹ

سجدہ دادن آمدہ حادی عشر | قعدہ آخر نمودن ای پسر

اماس بینہ کنہ غم گرشہ بر نوی
خدای تہ رسول ژلسی ہت

پیروی پیشوا آمد دگر | یاد کردہ خالق دخیر البشر ۲

نمازہ کِنہ پاٹھہ گَلہ گژھہ پھیرہ لوئی
اللہ تَسندوی نادہت کَت

نیز بیرون رفتن از خیر الکلام — نام حق ہر گونہ اولیٰ والسلام

بعدہٗ فرمود قدس سرہٗ در بیان تعداد واجبات نماز

کَن تھاوُتھ بنو ہمہ نو کَرہ لوئی
نمازہ ہند باہ چھی واجبار

گوش تفصیل واجبات دوازدہ ہم واجبات دوازدہ اندر نماز
ہوش باید تو بیان من ناد ہم یاد کن یابی تو رہ اندر نماز

گوڈہ چھی پاک دندہ الحمد پَر لوئی
رَکنن رَچھنے ترتیبات

اولین را ضمِّ سورہ ساختن سیومین ترتیب را کردن نگاہ
سورہ را با فاتحہ بر داشتن مردئی ترتیب دان گم کردہ راہ

دوون بہن تشہد پَر لوئی
گوڈہ بہنوی زان از واجبات

پس تشہد خواندن اندر قعدتین قعدہ اولیٰ لیس ای نورعین

نوبدن سلامہ سیت اندر لوئی
نوندوی نندرگی لبہ در بہان

واجب آمد اولین لفظ سلام نیکو اندر تبہ در دار السلام

قنوت وترس پتہ کَنہ پَرہ لوئی
دوون عیدن تکبیرات

ہشتمین از واجباتست قنوت باز تکبیرات عیدین در نماز	بہترین اندر دعا ہست قنوت وہمین تعدیل ارکانست باز

بیہ چہوی تعدیل ارکان گرلوئی
تہرہ شایہ نھدہ تھدہ پرن قرات

معنی تعدیل تسکین است بین در بلندی قرائی خوانی بلند	مضطرب کم شو کہ تسکین است این ہم بہ پستی پست بین دو شش شدند

رُت پہوی لوڑہ شایہ لوتہ لوتہ پر لوئی
یارسول بنہ تتہ دادس دات

در دو عالم بیکسانرانیست کس	یا رسول اللہ بداد ما برس

در بیان سنن صلوٰۃ فرماید قدس سرہٗ

تہادا یچھادہن سنتن ژت
گوڈہ اتھہ تو لنی گنتی تام

بیت دہست سنت در نماز ہر دو ید داشتن شد اولا	یاد گیرد ان گوش ہوش باز از پئی تکبیر دان صاحبدلا

وچھن اتھہ تھاون کھادس پٹ
تولنس بونہ گنہ خاص کیو عام

بر شمال خود نہی دست یمین لیک مر مردان بود این حکم خاص	زیر ناف خویش باشد دو بین یاد باید بود مراین خاص دعام

زنانہ دالن پھکہ وچھہ پٹ
پرلوئی سجانک اند تام

سنّت سیوم زنانرا اینچنین ... سینہ بر باید شمال وہم یمین

اعوذ باللہ زوہ پٹ ہرت
بسم اللہ آبین دنو انجام

چارمین سبحانک اللہ اے بسیر ... پس تعوذ تسمیہ آمین دگر

رکوع سین وسر ڈن تکبیر برہا
انگجہ وہرت تھوا ئیچن پیٹ

خواندن تکبیر اندر خم شدن ... در رکوعت پنجہ بر زانو زدن

تریر پھیرہ تسبیح تہ سُم تھو تھر با
سُر با خدای نہ سنی پھی وت

سیومین تسبیح میخوانی سہ بار ... چارمین ہموار پشت خویش دار
ذکر کن حق را نکرت کن آگاہ ... نکر کن در ذکر حق این است راہ

امامر سمیع اللہ بیر پیرہ با
مقتدی ربناءس رہ نہ ہٹ

پنجمین تسمیع میخواند امام ... مقتدیرا او بناشش شد تمام
مقتدرا نیز خواندن بر شدہ ... گرچہ با تسمیع یکجی آمدہ

کن زنو بڈ چھوک دو شوی سُر با
رُون با وتھد نہ نہراوہت

ربنا بہتر لسبر خواندن درا ... منفرد باشی اگر ہر دو ترا
قومہ باید ہفتمین یعنی بر قرار ... گیر از بعد رکوع اے نامدار

بیتہ بر ونہٹر سجدن تکبیر یرہ نوی
لنگہ نشہ بڈ ڈو رمژ ہرلش کھن

خواندن تکبیر اندر سجده مین
ران ز بطن و ساعد از پهلو بعید
باشدت مسنون شنو ای نور عین
داشتن زن را چنین نه ای بعید

انهري ڏون سان ڪوڙهه ويهر ڦلو
ڪهره ٽنڈا نهني قبلس ڪن

فرش دو دست و دو زانو میکنی
سوی قبله روی انگشتان پا
رو بقبله هم اصابع افکنی
میکنے ای صاحب فهم و ذکا

انهني ڏون منز سجداه ڪره لوي
ڏهنوي بيٺ نکه وارن ڪن

سجده اکنون نیز مابین یدان
سجده در بینی به پیشانی بخوان

سجدن منز ڏون بهنواه ڪر لوي
تسبيح تره يه ڦيره بن بن

جلسه کردن نیز اندر سجده تان
سه کرت ربی الاعلی بخوان

بهنس ڪهاوُر ڪهورد نهر لوي
وهنوي تهاوُن ٽنڈني پيٹ

فرش پای چپ بقعده اندرون
دومین استاده مان پای یمین
نیز مسنون آمده ای ذی فنون
کون بقبله شان اصابع ششمین

قبلس ڪون بنهوا نکجن ڪره لوي
اتهه سد تهاوُن لسنكي پيٹ

رو بقبله هم بمانی کون بران
یا کشیدن از یمین گو مر زنان

وهنوي ڪن ڪهورز نانه ڦيره لوي
بهتي روزن درکني پيٹ

ہم زنانہ اشمیٔن شدہ نغدہ در | کہ نشتین شان بود استین بر

درُود داہ محمد صاحبس پرہ توی
یس کرہ تو ٹھن شفاعت

در تحیات درُود مُصطفےٰ | ہفتمین مسنون شدہ ای باصفا
آن محمدؐ حامیٔ مایوم الدین | شافع مابیگمان دبالیقین
ای خدا ہر دم زما صد لکھ سلام | بر رسُول و آل اصحابش تمام

تمام شد ریشی نامہ حصہ دویم

اعلیٰ پریس دہلی